انديشه جامعه مطلوب از ديدگاه قرآن

على كرمى

جامعه ها و تمدّن هاى بشرى داراى مسايل و موضوعات بى شمار، ابعاد متنوع و جنبه ها وجلوه هاى گوناگونى هستند، و اين ويژگى از تنوّع و چندگانگى ابعاد بسيار پيچيده وجود انسان ودنياى پر اسرار و تماشايى و زندگى تفكرانگيز او سرچشمه مى گيرد.

اين مسايل، از موضوعات بلند و سرنوشت ساز فراطبيعى و حقايق معنوى آغاز مى شود و تا واقعيّت هاى محسوس و ملموسى چون: اقتصاد، سياست، مديريت، تربيت، هنر، فرهنگ، امنيّت، آزادى، عدالت، دفاع، برابرى، حقّ زندگى، ساعات فراغت، ورزش، تفريح و بهداشت و... ومسايلى كه علوم و فلسفه هاى رنگارنگ و روش هاى ديروز و امروز بشرى، پس از قرن ها تلاش وتفكّر و ژرف نگرى و ژرف انديشى هنوز نتوانسته اند براى انبوهى از آن ها پاسخ صحيح و راه حلّ انسانى و اسلامى بيابند، گسترش پيدا مى كند.

جامعه انسانى اسلام

جامعه و تمدّن و دنياى دل انگيز و مورد نظر قرآن نيز، انسانى است و بسان ديگر جامعه ها وتمدّن ها داراى همين مسايل بى شمار و ابعاد متنوّع و جنبه هاى گوناگونى است و هر بُعد وجلوه اى از اين مجموعه ـ كه نام آن را جامعه مى نامند ـ افزون بر جنبه هاى مشترك ديگر جامعه ها و تمدّن هاى انسانى، شرايط و ويژگى هاى خود را دارد.

جامعه مطلوب و مورد نظر قرآن، جامعه بينش و انديشه و فرهنگ است.

جامعه باور و عقيده به حقايق و واقعيت هاى جهان هستى است.

جامعه گرايش و ايمان آگاهانه و مسئولانه است.

جامعه پرستش و نيايش و زيباترين جلوه هاى عشق به سرچشمه جمال و كمال است.

جامعه اخلاص و ارزش هاى والاى انسانى و اخلاقى است.

جامعه حق جو، حق طلب، حق محور، حق گرا و رعايت كننده حقوق انسان و مهر به مردم است.

جامعه قانون گرا، قانون مدار و فرمان بردار مقررات و قوانين عادلانه و بشردوستانه است.

جامعه اصلاح طلبان، اصلاح شدگان، اصلاح پذيران، و اصلاح گران راستين و هماره است.

جامعه مشورت و مشاركت و حاكميت بر سر نوشت است.

جامعه نظارت بر روند كارها و دليل و برهان خواهى و چون و چرا و محاسبه از خود، امانت داران و برگزيدگان و مديران خويش است.

جامعه تنوع، تكثر، چندصدايى، تشكيلات، نهادهاى مدنى، تشكل هاى خيرخواه، انجمن هاى دفاع از حقوق بشر، و جامعه تنوع احزاب، مطبوعات زنده و پويا و شجاع، رسانه هاى خبرى و اطلاع رسانى بالنده، مستقل، متنوع، راستگو، روشن انديش، و درست كردار براى نظارت بر روند جامعه و تاريخ و بينش ها، گرايش ها و عملكردهاست.

جامعه آزادى بيان و قلم، نقد و روشنگرى، دليل خواهى و چون و چرا، سنجش و مقايسه ديدگاه ها و گزينش بهترين هاست.

جامعه روشنفكران، نو انديشان، فرهيختگان، دانشوران، و ارج گزاران به قلم و نويسندگان وفرهنگ سازان و فرهنگبانان و صاحب نظران است.

جامعه منطق و سخن، انديشه و گفت و گو، قلم و بيان، خرد و عاطفه، مهر و گذشت، عدل وانصاف است.

جامعه جست وجوگر و كنجكاو، خلاّق و مبتكر، جامعه دليل و برهان و بسيار فراتر از بت سازى از چهره ها و دنباله روى از آنان و كيش شخصيت است.

جامعه تعادل و توازن و دورى از افراط و تفريط و اسراف و تبذير است.

جامعه مديريّت و تدبير، نظم و تشكيلات مترقّى و پيشرفته و مردمى و انسانى است.

جامعه عدالت، آزادى، امنيّت، هدف هاى والا و بهروزى و بهسازى است.

جامعه اقتصاد و شكوفايى اقتصادى و برخوردارى و غنا و بى نيازى است.

جامعه دانش و صنعت، كشف نيروهاى طبيعت و استخدام و بهرهورى توانمندانه از آن ها در راه تعالى و توسعه و بالندگى است.

جامعه تربيت، سازندگى، تزكيه، برازندگى فكرى، فرهنگى، اخلاقى، فردى، خانوادگى، اجتماعى و سياسى است.

جامعه بهداشت جسمى و روانى، پاكيزگى درون و برون، آراستگى ظاهرى و باطنى وزيباسازى زمين و زمان است.

جامعه عمران و آبادانى، رفاه و سازندگى عصرها و نسل هاست.

جامعه اى است كه رابطه اش با آفريدگار و تدبيرگر امور هستى بر اساس آگاهى و ايمان وعشق، با خويشتن بر اساس خودسازى و آراستگى به ارزش ها و جمال و كمال معنوى، با طبيعت بر اساس آبادانى و بهرهورى به عنوان وسيله رشد و نردبان كمال، و با همنوع بر اساس عدالت واحسان، مهر و بشردوستى، مردم خواهى و رعايت حقوق انسان ها و بسيار فراتر از آن، و آن گاه در هر چهار محور بر اساس رعايت حقوق و مهر و ايثار عمل مى كند. راستى كه به دور از هر نوع شعار و مبالغه و گزافه گويى جامعه مطلوب و آرمانى قرآن ـ نه مسلمانان ـ جامعه اى است شايسته ودوست داشتنى و انسانى و جاى زندگى و بهشت نيك بختى و آزادگى و امنيت و بسان دنيايى آكنده از گل ها و لاله ها با رنگ هاى متنوع و عطرها و خواص مختلف است.

جامعه اى است با ويژگى هاى انسانى به مفهوم حقيقى و آزادمنشانه و مترقى آن، در قلمرو بينش، گرايش، كنش، و هدف.

واژه جامعه و مفهوم علمى آن

واژه دلپذير و آشناى «جامعه» ـ كه مرادف آن، در فرهنگ جديد عرب «مجتمع» مى باشد ـ از مادّه وريشه جمع است و معنى آن در فرهنگ واژه شناسان عبارت است از گردآوردن، فراهم ساختن، فراهم نمودن و برهم افزودن، و هنگامى كه در قالب اسم فاعل آن، يعنى «جامعه» ظهور و بروز مى نمايد، به مفهوم گردآورنده، فراهم سازنده، دربرگيرنده و بر هم افزاينده آمده است.

در مفهوم لغوى و عرفى اين واژه آشنا و پرماجرا، به ظاهر نقطه ابهام و ناشناخته اى به چشم نمى خورد، اما معنى اصطلاحى و علمى آن با ابهام ها و مشكلات بسيارى همراه است; چرا كه واژه «جامعه» از كلّى ترين و پرابهام ترين واژه ها در ميان دانشمندان جامعه شناس است و به تنهايى دربرگيرنده ابتدايى ترين، ساده ترين و عقب مانده ترين، تا پيشرفته ترين و مترقّى ترين جامعه هاست و كاربرد آن نيز رفته رفته تا جايى گسترش يافته است كه به جاى ملّت، كشور وتمدّن نيز به كار مى رود و با اين واژه ها هم معنا و هم رديف است.[1]

جامعه در ترازوى تعريف

تعريف ساده و سربسته و كلّى از جامعه، كار ممكن و آسانى است، امّا اختلاف ديدگاه دانشمندان علوم اجتماعى نسبت به ماهيت جامعه و نيز تفاوت ديدگاه هاى آنان در قيدها و ويژگى هاى مورد نياز در تحقق يك جامعه، باعث اختلاف و ابهام بسيار در تعريف و وصف و مفهوم جامعه شده، و در نتيجه، تعريف هاى گوناگونى از سوى جامعه شناسان رسيده است; براى نمونه:

1ـ برخى ديدگاه ها در جامعه شناسى، جامعه را همانند پديده فيزيكى و مركب طبيعى[2]ارزيابى كرده و بر اين باورند كه: انسان، ملكول جامعه است و پيوستگى و گرايش به جمع، تجلّى قانون جاذبه عمومى در زندگى اجتماعى است; به همين جهت انسان در زندگى، ناگزير به نزديك شدن به همانندهاى خود است.

2ـ برخى ديدگاه ها، جامعه را همانند «ارگانيسم» و موجود زنده اى ـ كه داراى همه خصايص زنده است ـ نگريسته و مى گويند: جامعه، موجود زنده اى است كه داراى تمام خصايص «موجود زنده»، همانند: تكثير، رشد، سوخت و ساز و مرگ و حيات مى باشد.[3]

3ـ ديدگاه ديگرى، «جامعه» را تنها مجموعه اى از انبوه انسان هاى گردآمده و به هم پيوسته ارزيابى مى كند و مى گويد: جامعه، بر آمده از انبوه افرادى است كه بر اثر سُنن و آداب و رسوم وشيوه هاى زندگى و فرهنگ مشترك به هم پيوسته اند.[4]

4ـ ديدگاه ديگر در جامعه شناسى، جامعه را به صورت واقعيتى اصيل مى نگرد و مى گويد: جامعه، موجود زنده اى است كه داراى حيات خاصّى است و نمى توان آن را صرف گرد آمدن ساده اجزاى خود دانست; بلكه داراى روح و وجدان ويژه اى است كه افراد را به يكديگر پيوند مى دهد. روح افراد در اثر به هم پيوستن و در هم رفتن و به هم آميختن، به موجودى هستى مى بخشد كه اگر بخواهيم، مى توانيم آن را موجود روانى بناميم... .[5]

5ـ در كتاب جامعه شناسى از جامعه اين گونه تعريف شده است: «جامعه» به گروهى از مردم گفته مى شود، كه به صورت مشترك زندگى مى كنند و مى كوشند تا به اتفاق، وسايل و امكانات زندگى خويش را تأمين كنند و نسل خود را ادامه دهند.[6]

وى سپس تعريف يكى از جامعه شناسان را آورده است كه مى گويد: جامعه به گروهى از مردم گفته مى شود، كه براى نيل به هدفى «جامعه شمول» يا عام المنفعه در حال تعاون وهمكارى است.[7]

6ـ «ساموئل كنيگ» پس از آوردن تعريف هاى متعدد از جامعه شناسان در مورد جامعه، نوشته است:

«شايد براى تصريح بيشتر اين ديدگاه هاى متنوع، بتوان گفت كه: جامعه گروهى از مردم هستند، كه بر اثر سنت ها، عادت ها، آداب و رسوم و شيوه زندگى همانند وفرهنگ مشترك، به يكديگر پيوسته و هر يك چنين احساس مى كند كه به آن گروه تعلق خاطر و پيوند دارد.»

بر اين باور شايد بتوان در جملاتى كوتاه و فشرده، جامعه را بدين صورت تعريف كرد:

7ـ جامعه، مجموعه اى از افراد انسانى است كه با نظام و آداب و سُنن و قوانين خاصّى به يكديگر پيوند خورده، و زندگى نظام اند و دسته جمعى دارند.[8] به عبارت ديگر، جامعه عبارت است از مجموعه اى از انسان ها كه در چنبر جبر يك سلسله نيازها و تحت نفوذ يك سلسله باورها و آرمان ها در يكديگر ادغام شده و در يك زندگى مشترك غوطهورند.

اين تعريف ها از جامعه، صرف نظر از تفاوت و تضادّ ديدگاه ها، هيچ كدام تعريف دقيق وجامعى از جامعه به دست نمى دهد، بلكه به نظر ما هر كدام نوعى جامعه زيستى را، ـ كه برخى از جانداران نيز به طور غريزى از آن برخوردارند و در برابر جامعه فرهنگى و فكرى و انسانى است ـ انعكاس مى بخشد; در حالى كه به باور ما، تعريف از جامعه انسانى بايد چگونگى روابط انسانى ونوع آن، انتخابى بودن راه و رسم زندگى گروهى و شيوه ها و اشتراك در آرمان ها و هدف ها وسرنوشت ها و تمايز آن با زندگى فردى را انعكاس بخشد، به همين جهت ما اين تعريف را مى پسنديم:

«جامعه، انبوهى از انسان ها هستند كه در چهارچوب قوانين و شيوه هاى خاصّ وآرمان وهدف انتخابى خويش، به هم پيوند داده شده و با نوعى نظام و حكومت واستقلال با هم زندگى گروهى داشته و داراى سرنوشت مشترك اند.»

با اين بيان، جامعه در برابر فرد، و زندگى اجتماعى، در برابر زندگى انفرادى است و ملاك ومشخّصات زندگى اجتماعى عبارت است از: نظام و برنامه حكومت و آداب و سنن، تقسيم كارها و مديريّت ها، توزيع برخوردارى ها و محروميّت ها، تعاون و همكارى، تلاش مشترك به منظور نبرد با مشكلات و برداشتن بار از دوش همنوعان از يك سو، و از ديگر سو عبارت است از همسويى در هدف، اشتراك در سرنوشت و احساس مسؤوليّت و حقوق متقابل. اين ها از مهم ترين ويژگى هاى اجتماعى است كه ما را در تعريف جامعه و شناخت آن يارى مى كند.

ضرورت و اهميّت شناخت جامعه

همان گونه كه شناخت درست و همه جانبه ابعاد وجود انسان، كليد خودسازى و نردبان اوج گرفتن به پرفرازترين قلّه سعادت و سلامت و كمال و جمال و رشد و رستگارى است، شناخت همه جانبه و درست جامعه نيز، پيش از ورود به مسايل اجتماعى و تلاش هاى اصلاحى وسازندگى و دخالت در مهندسى و مديريت جامعه، شرط اساسى كاميابى و موفقيّت در زندگى فرهنگى و برنامه هاى تربيتى، اجتماعى و سياسى است.

به همين دليل است كه از ديرباز در كنار رشته هاى گوناگون علمى همچون: زيست شناسى، علوم پزشكى، روان شناسى، ادبيّات و علوم انسانى، الهيّات، فلسفه، تاريخ، حقوق و اخلاق، شناخت علمى جامعه نيز به دست متفكّران و جامعه شناسان و اصلاح گران تأسيس شده است; چرا كه ساختن جامعه مترقّى و آراستگى آن به ارزش هاى مادّى و معنوى و مجهّز ساختن آن به راز و رمز صعود و تعالى و شكوفايى و ماندگارى و پيراستگى اش از آفت هاى گوناگون، همه و همه در گرو شناخت صحيح و علمى جامعه است و هرگز با سليقه هاى سنگواره اى، تجربه هاى شخصى سودمند و موفق و حتى تجربه هاى خانوادگى و گروهى نمى توان بسنده كرد و جامعه را به غرقاب بدبختى و فروپاشى سوق داد.

قرآن و دسته هاى بيست گانه آيات در مورد شناخت جامعه

قرآن، پيام خدا به انسان است و برنامه نيك بختى فرد، خانواده و جامعه; از اين رو، هم به شناخت فرد بهاى بسيارى مى دهد و هم به شناخت جامعه و مسايل و روابط و مناسبات اجتماعى.

اين حقيقت ظريف و سرنوشت ساز از انبوه آياتى دريافت مى شود كه به نوعى از جامعه سخن به ميان آورده است. اين آيات به دسته هاى متنوّعى قابل تقسيم و بررسى است كه در اين جا تنها به دسته هاى گوناگون آن ها اشاره مى شود:

1ـ گروه نخست آياتى است كه از آفرينش و فرود نخستين انسان و تشكيل نخستين جامعه كوچك بر روى اين سياره خاكى و آموزش او و نسل وى، و نيز درگيرى در ميان برخى از اعضاى آن جامعه كوچك گزارش مى دهد.[9]

2ـ آياتى كه تاريخ زندگى و مبارزات قهرمانانه فكرى، عقيدتى و اجتماعى پيام آوران بزرگ و تاريخ سازان و جامعه پردازان و اصلاحگران بزرگ و آگاه و بشردوستى را ترسيم مى كند كه نقش مهمّى در تمدّن و ترقّى انسان ها و تحوّل مطلوب جامعه ها داشته اند; پيام آوران بزرگى چون: نوح، ابراهيم، شعيب، هود، صالح، سليمان، داوود، موسى، عيسى و محمّد(صلى الله عليه وآله وسلم).

اين گروه از آيات را، در كران تا كران قرآن، از جمله در سوره هاى انبياء، طه، مؤمنون، شعراء، قصص و... به فراوانى مى توان ديد و درس ها گرفت.

3ـ آياتى كه از شرايط اجتماعى و سياسى و فكرى و عقيدتى و اقتصادى نامطلوب جامعه هاى مشخّصى سخن دارد; از جامعه هايى چون: جامعه عصر نوح، جامعه عصر هود، جامعه عصر صالح، جامعه عصر لوط، جامعه عصر فرعون، جامعه بنى اسرائيل، جامعه قريش و... و نيز از علل سقوط آن ها درس هاى عبرت انگيز و عبرت آموز و بسيار آموزنده و اوج بخشى مى دهد.

4ـ آياتى كه از برخى جامعه ها و تمدّن ها، همچون: تمدّن «سبأ» و راز و رمز ترقّى و شكوفايى و علل نزول و سقوط و غروب غم بار آن ها پيام دارد.[10]

5ـ آياتى كه سيماى پيشوايان نور، ويژگى هاى آن ها، نقش سازنده آنان را در افكندن طرح جامعه ها و تمدّن هاى خردورز، دانش دوست، جامعه هاى باز، آزاد، شايسته و در خور شأن انسان و شيوه و برنامه انسانى و رفتار و كردار آزادمنشانه آنان را ترسيم مى كند.[11]

6ـ آياتى كه چهره نفرت انگيز سردمداران ستم، نقش تخريبى آنان را در تحميل آفت هاى مرگبار انحصار و استبداد و اختناق و خودسرى به جامعه ها، به هيچ انگاشتن مردم و پايمال ساختن حقوق و آزادى و امنيت آنان و آن گاه ره آورد شوم اين سياست را ـ كه انهدام جامعه ها وتمدّن ها و سقوط سلسله ها و هلاكت ملّت ها در گذر تاريخ بوده است ـ نشان مى دهد و درس ها مى آموزد و عبرت ها مى انگيزد.[12]

7ـ آياتى كه در آن ها واژه هايى هم معنى و مترادف با واژه جامعه به كار رفته است; واژه هايى همانند : قوم، شعب، قبيله، قبائل، ناس ، اُناس، اُمّت، ملّت، طائفه، قريه و...

8ـ آياتى كه انسان ها را به جهانگردى، هجرت و سياحت علمى، شناخت آثار و بقاياى جامعه هاى گذشته و درس آموزى از سرنوشت آن ها دعوت مى كند.[13]

9ـ آياتى كه گروه ها و دسته هاى متعدّدى را با صفات و ويژگى هايشان نشان مى دهد; گروه هايى چون: مؤمنان، راستگويان، پارسايان، پرواپيشگان، هجرت كنندگان، دعوت گران به ارزش ها، هشداردهندگان از ضدّارزش ها، ياد آورندگان هماره خدا يا ذاكران، فروتنان، فراموش كنندگان خدا، اعراض كنندگان از حق، دروغ پردازان، منافقان، غافلان، گمراهان، اسراف كاران، تجاوزكاران، افراط كاران، تفريط كاران، امّت معتدل، و ديگر گروه هاى جامعه، كه شناخت آن ها و ويژگى ها و منطق و بينش و روش هاى آنان در راه زندگى، ما را در شناخت جامعه و برنامه ريزى و اداره موفق آن يارى مى كند.

10ـ آياتى كه از گرايش اجتماعى انسان سخن دارد.[14]

11ـ آياتى كه از قانونمندى سير جامعه و حركت تاريخ پيام دارد و پندار موهوم تصادف واتفاق و شانس و اقبال را در فراز و فرودها و ظهور و سقوط جامعه ها و فروپاشى نظام ها وحكومت ها نفى مى كند.[15]

12ـ آياتى كه از سنّت هاى تاريخى و قوانين حاكم بر جامعه و تاريخ خبر مى دهد.[16]

13ـ آياتى كه راز و رمز صعودها و شكوفايى هاى جامعه ها و تمدّن ها و عوامل مهمّ و اساسى رشد و ترقى آن ها را ترسيم مى كند; عواملى چون: جهان بينى صحيح و ايمان عميق، دانش وفرهنگ، پروا از قانون شكنى يا تقوا و اخلاص و راستى، تلاش و عمل شايسته، همگرايى ويكپارچگى، عدالت و دادگرى، آزادى و آزادگى، امنيّت فردى، اجتماعى، سياسى و ...، برابرى وبرادرى، فضاى باز و توسعه همه جانبه و احساس مسؤوليّت اجتماعى، انديشه امانت وامانت دارى در اداره امور، مشاركت ملى و مشورت خواهى و مشورت دهى، يا مديريت باخرد وتجربه جمعى، نقد خواهى، نظارت پذيرى و محاسبه جويى صادقانه قدرت و ... .

14ـ آياتى كه عوامل سقوط و عقب ماندگى جامعه هارا نشان مى دهد.

15ـ آياتى كه به سير و سياحت در زمين و زمان، به جهانگردى و نگرش عبرت آموز ومحقّقانه به آثار و اسناد بر جاى مانده از قرون و اعصار و جامعه ها و تمدّن ها فرا مى خواند، تا انسان از سويى با اين گردش و سياحت علمى، ارزش هاى فرهنگى و فكرى جامعه ها را نقل وانتقال دهد و از ديگر سو بر تجربه خويش بيفزايد. از اسرار آفرينش آگاهى بيشترى يابد و از سقوط تمدّن هاى فاسد و ستمكار و رژيم هاى خودكامه و نقدناپذير عبرت ها گيرد.[17]

16ـ انبوه آياتى كه از جامعه كوچك خانه و خانواده سخن دارد; از فرمان تشكيل آن، از وظايف و حقوق متقابل اعضاى آن، از اخلاق انسانى حاكم بر آن، از تدابير شايسته واساسى براى استحكام و پايدارى آن، و در صورت بروز كشمكش، از چگونگى رفع و حلّ آن و نيز از چگونگى تربيت نسل شايسته و عدالتخواه و آزادمنش در آن.

بيشتر اين دسته از آيات را مى توان در سوره هاى بقره، نساء، نور، مؤمنون، احزاب، طلاق وتحريم جست وجو و بررسى كرد.

17ـ آياتى كه از روابط عادلانه و انسانى ميان برادران و خواهران حقيقى و دينى پيام دارد.[18]

18ـ آياتى كه روابط، مناسبات، حقوق، و وظايف متقابل خويشاوندان را ترسيم مى كند ومسايلى همچون رعايت حال ارحام، صله رحم، هشدار از قطع رحم، مهر به آنان، احسان به آنان، اداى حقوق آنان، انفاق به آنان و هشدار از پايمال كردن حقوق و حرمت آنان سخن دارد.[19]

19ـ آياتى كه از چگونگى رابطه با همسايگان دور و نزديك سخن مى گويد.[20]

20ـ آياتى كه از چگونگى رابطه با محرومان، در راه ماندگان، بينوايان و يتيمان پيام دارد.[21]

21ـ آياتى كه حقوق متقابل جامعه و فرد و مسؤوليّت هاى هر طرف را ترسيم مى كند.

22ـ آياتى كه حقوق متقابل دولت و مردم را بيان مى كند.[22]

23ـ آياتى كه زندگى مسالمت آميز با همنوعان و نيكى به همه ملت ها و جامعه هاى خواهان زندگى انسانى، عادلانه و مسالمت آميز را ترسيم مى كند.[23]

\* \* \*

اگر همه اين دسته هاى متنوع آيات از قرآن استخراج شود، حجم عظيمى را تشكيل مى دهد و روشن است كه تحليل و تفسير و تأويل آن ها به وسيله انديشه هاى باز و آگاه، ما را در شناخت جامعه ها، راز و رمز ظهورها و سقوط ها و ساختن جامعه اى آباد و آزاد، توسعه يافته، پيشرفته و مترقى، مردمى و شايسته سالار و بامعنويت، جامعه اى تضمين كننده حقوق بشر، دنيايى مطلوب و مورد نظر قرآن و عترت يارى مى كند.

عوامل سازنده شخصيّت

شخصيّت هر انسانى كه مورد نظاره و مطالعه پژوهشگرانه و محقّقانه شما قرار مى گيرد، ساخته وپرداخته يك عامل و يك قالب نيست، بلكه محصول عوامل متعدّدى است كه دست به دست هم داده و آن شخصيّت پويا و مثبت، يا منفى و مخرّب و ناموفّق را پديد آورده اند; عوامل مهمّ وسرنوشت سازى چون: عامل سرشت و طبيعت انسان، عامل وراثت، عامل تغذيه جسم، عامل تغذيه روح و خرد و عواطف، عامل خانه و خانواده و تربيت، عامل فرهنگ و نظامِ آموزشى، عامل رفاقت و هم نشينى و گروه، عامل حكومت و آداب و رسوم و مذهب و ...، عامل محيط طبيعى، اراده تاريخ ساز و تحوّل آفرين انسان، و شايد از همه بيشتر و شديدتر و كارسازتر، محيط اجتماعى به مفهوم جامع و كامل آن، كه از خانه تا جامعه و جهانى كه انسان در آن زندگى مى كند، همه را شامل مى شود.

از اين زاويه است كه اهميت شناخت جامعه و نقش سرنوشت ساز آن روشن مى شود و نيز زيبايى و ضرورت انديشه جامعه سالم و مطلوب براى داشتن و ساختن دنياى آباد و آزاد وبرخوردار از امنيت و رفاه و تضمين گر حقوق و كرامت انسان و پاك و پاكيزه از بلاى استبداد وفساد نمايان مى گردد.

شخصيّت چندبُعدى انسان

بى ترديد انسان علاوه بر بُعد فردى و زندگى شخصى اش، موجودى جامعه گرا و اجتماعى است. از آغازين روزهاى زندگى خويش، راه را براى زندگى با جامعه آغاز مى كند و به تدريج به جامعه ومحيط اجتماعى ـ كه بوستان رشد وبستر تكامل وآموزش وپرورش وشكوفايى شخصّت وهويّت اوست ـ گام مى سپارد ودر آن جاست كه ساخته وپرداخته وشكوفا مى شود و به گل و ميوه مى نشيند.

محيط و جامعه به مفهوم كامل آن، در او اثر مى نهد و در حدّ بسيارى شخصيّت فكرى وعقيدتى، اخلاقى وانسانى، روانى و عاطفى، اجتماعى وسياسى... او را مى سازد و او نيز گاه در جامعه اثر مى گذارد و گاه آن را دگرگون مى سازد و با اراده قاطع و تاريخ ساز خويش جامعه ومحيط را گاه به راه دلخواه خويش مى برد.[24] درست همان گونه كه در پرتو آگاهى و پنجه نيرومند انديشه ودانش و به بركت اراده اى استوار مى تواند محيط طبيعى را دگرگون سازد.

اثرگزارى جامعه بر فرد

با اين بيان جامعه تنها عامل سازنده و پردازنده شخصيّت انسان نيست و عوامل مؤثّر و پرتوان ديگرى چون: سرشت و طبيعت، عامل وراثت و اراده فعال و آزاد و تاريخ ساز انسان را به هيچ وجه نبايد از نظر دور داشت; امّا واقعيّت اين است كه فرد بر اثر زندگى اجتماعى، سخت تحت تأثير ونفوذ عميق و همه جانبه جامعه قرار مى گيرد و در همه ابعاد حيات از محيط اجتماعى اثر مى پذيرد و شرايط و وضعيّت جامعه و محيطى كه فرد در آن ديده به جهان مى گشايد و رشد مى يابد، پديدآورنده شيوه هاى عمل و عكس العمل، آرا و ديدگاه ها، علوم و انديشه ها، شكل گيرى خودآگاهى و سازمان دهنده جهت گيرى هاى اوست.

فرد چنان تحت تأثير جامعه و جوّ غالب قرار مى گيرد كه در همه ابعاد بــينش، گـرايش، عواطف، جهت گيرى ها و مهرورزى و بى مهرى ها ازجامعه خط مى گيرد و نه تنها شايستگى وناشايستگى ديگران، كه شخصيّت خويش را نيز ناخودآگاه بر اثر قضاوت جامعه ارزيابى مى كند وهمه را در آيينه جامعه نظاره مى نمايد.

براى دريافت درست اين اثرگذارى عميق جامعه در فرد كافى است كه انسان صفات وويژگى هاى خويشتن و موضع گيرى و رفتار خود نسبت به ديگران را فهرست نمايد و پس از آن با تعمّق و انصاف در آن بنگرد، آن گاه درخواهد يافت كه كدامين آن ها از عينك و موضع جامعه وكدام يك از موضع عميق و اساسى و مستقلّ خويش است، كه تازه آن ها را هم به نوعى از جامعه گرفته است.

راه هاى اثرگذارى

جامعه و عوامل گوناگون اجتماعى از دو شاهراه وسيع و دو كانال عظيم به سوى فرد سرازير مى گردد و در شكل گيرى انديشه، عقيده و رفتار او به شدّت اثر مى گذارد و به تدريج بذر ارزش هاى مورد نظر خويش را در مزرعه وجود فرد افشانده و آن ها را به شكوفه و گل و ميوه مى نشاند و فرد را به رنگ دلخواه و راه و رسم مورد نظر خويش سوق داده و آن گونه كه مى خواهد او را مى پرورد. اين دو كانال عظيم عبارت اند از: روابط گوناگون اجتماعى از يك سو، و از دگرسو باورهاى مشترك حاكم بر جامعه.

1ـ روابط گوناگون اجتماعى

منظور از روابط گوناگون اجتماعى، جاذبه ها و كشش هايى است كه در ميان برخى از انسان هاى هر جامعه با برخى ديگر وجود دارد و همين ها كانال وسيع و گسترده اى براى اثرگذارى جامعه در فرد است. روابطى همانند: روابط دوستانه اعضاى يك خانواده، روابط صميمانه ميان خويشاوندان و بستگان، روابط مودّت آميز ميان دوستان و آشنايان، صفاى حاكم بر روابط استاد وشاگرد و مريد با مراد، جاذبه شخصيّت هاى اخلاقى، اجتماعى، سياسى، علمى، فرهنگى، هنرى، دينى، حقوقى و... در ميان پيروان خويش.

رابطه الگوهاى پذيرفته شده جامعه با الگوپذيران، و عوامل ديگرى نظير: شرايط منطقه اى، جغرافيايى، خانوادگى، برخوردارى ها يا محروميّت هاى ظاهرى و باطنى، پيوند با عقيده و مذهبى خاصّ، گرايش هاى سياسى، داشتن ارزش هاى انسانى و اخلاقى يا فقدان آن ها و...اين ها همه از ارتباطات اجتماعى محسوب مى گردند و جامعه و محيط اجتماعى از اين راه ها به شدّت در فرد و شكل دادن بينش و گرايش و عملكرد او اثر مى گذارد.

2ـ باورهاى مشترك

هر جامعه و تمدّنى داراى بينش و گرايش و ارزش ها و مقرّرات خويش است. اين ها هستند كه از سويى خطوط زندگى جامعه را ترسيم مى كنند و از دگرسو معيار و ميزان سنجش درستى ها ونادرستى ها شناخته مى شوند. از سويى رفتار و عملكرد فرد به وسيله اين معيارها سنجيده مى شود و بر اساس آن ها مورد قضاوت قرار مى گيرد و از دگرسو، اين مجموعه فرهنگ و سنن ملّى و مذهبى از چنان عمق و ارج و اصالت و قداستى برخودار است كه از نسلى به نسل ديگر به ارمغان مى رسد و فرد هنوز ديده به جهان نگشوده، اين مجموعه ارزش ها و انديشه ها حضور دارند وآماده هستند تا او را بر اساس طرح و مدل و برنامه خويش شكل داده و شخصيّت او را آن گونه كه مى خواهند، بسازند.

3ـ آرمان ها و هدف ها...

هر جامعه اى داراى هدف و آرمان است و از كرانه هاى دور تاريخ انسان تاكنون جامعه اى بدون هدف و آرمان بر كره خاكى نزيسته است. تنها چيزى كه هست تفاوت و گاه تضادّ آرمان ها وهدف هاست.

برخى جامعه ها هدف و آرمانشان اين جهانى و مادّى است و در انديشه آب و نان، مسكن وبهداشت، لذّت جويى و خواسته هاى جسم اند و اگر هم از ارزش ها و حقوق و مقرّرات دم مى زنند، يا بدان حسّاسيّت نشان مى دهند، همه را در خدمت تن مى نگرند و برخى ديگر آرمانشان انسانى و خدايى و اين جهانى و آن جهانى است.

اينان هم در انديشه دنياى شايسته و مطلوب وارزش هاى مادّى و غنا و بى نيازى اند و هم در انديشه توحيدگرايى، تقواپيشگى، عدالت، آزادگى به مفهوم راستين آن، تا ارزش هاى مادّى ونيروى جسمى تحت حاكميّت خرد و انديشه باشند وانسان از ظلمات به سوى نور و از استبداد وحقارت دنباله روى و واپسگرايى به اوج آزادى وشكوه و استقلال و ابتكار پر كشد; و اين آرمان مشترك جامعه نيز كانال ديگرى در اثرگذارى جامعه ومحيط اجتماعى بر فرد است.

به همين دليل است كه جامعه شناسان و متفكّران بر اين انديشه اند كه جامعه از سه شاهراه مهم: روابط اجتماعى، ايمان و باورهاى مشترك، و آرمان واحد فرد را آموزش مى دهد، به او الگو ونمونه ارائه مى كند، او را به راه مى اندازد، مى پرورد و به او شخصيّت و شكل و قواره مى بخشد.

آرى، بيشترين قسمت شخصيّت فرد ساخته و پرداخته جامعه است، آن هم بيشتر از اين راه ها.

بنابراين، دلسوزان جامعه و دردمندانى كه از استبداد وفساد و تباهى دامن گستر روزگار مى نالند و هشدار مى دهند، بايد از اين راه ها، آن هم با درايت وتدبير و برنامه ريزى درست وخردمندانه وارد عمل شوند و باور كنند كه با تندى و تيزى راه به جايى نخواهند برد.

در انديشه جامعه مطلوب

به خاطر جدّى گرفتن نقش عميق جامعه در شكل دادن به شخصيّت فرد است كه همه آگاهان ودانشمندان و اصلاح گران قرون و اعصار، هماره در انديشه ساختن و پرداختن جامعه شايسته ومترقى اند.

در انديشه جامعه اى كه از امكانات مادّى و معنوى براى رشد و تعالى در همه ابعاد و جلوه ها برخوردار، و از عوامل بازدارنده و آفت ها، پاك و پاكيزه باشد و همگان از جامعه وتمدّن و دنيايى كه شرايط نامطلوب فكرى و عقيدتى، اقتصادى و اجتماعى و فقر و فقدان امكانات و تعطيل امنيّت وآزادى و ارزش هاى انسانى بر آن سايه افكند، سخت گريزانند; گرچه در مورد ويژگى هاى جامعه و تمدّن و دنياى مطلوب و مورد نظر، ديدگاه ها متفاوت و گاه متضادّ است.

با اين بيان به نظر مى رسد مى توان اين گونه انديشيد كه: شايستگى و برازندگى جامعه ونظام اجتماعى يا ناشايستگى آن است كه اگر نه هميشه، بيشتر اوقات رشد و شكوفايى ونيك بختى، يا خامى و عقب ماندگى و نگون بختى فرد را رقم مى زند; با اين بيان هر جامعه اى در ابعاد گوناگون زندگى به گونه اى عادلانه و شايسته حركت كرد و در راهى درست گام سپرد، به همان نسبت فرد نيز در آن محيط اجتماعى به درست انديشى و شايستگى در كردار و رفتار ومنطق و موضع گيرى ها مى گرايد و با خود و خارج از وجود خويش بسان جامعه اش برخورد مى كند و هر جامعه اى درگير ناهنجارى، بيدادگرى، انحطاط، روابط نا سالم و آفت ها باشد، به همان نسبت فرد نيز در آن جامعه به تباهى و انحطاط گرايش مى يابد و آفت زده مى شود; چرا كه فرد بر اثر زندگى در جامعه و قلمرو نظام آن، از كانال هاى عظيم ارتباطات اجتماعى و باورهاى مشترك و آرمان واحد جامعه سخت تحت تأثير و نفوذ عميق آن قرار مى گيرد و شرايط و وضعيّت جامعه اى كه فرد در آن زندگى مى كند، پديد آورنده شيوه هاى كنش و واكنش، ديدگاه ها و خلق وخو، علوم و معارف و رفتار و ادب اوست. گرچه نبايد جامعه و نظام حاكم بر آن را، تنها عامل سازنده شخصيّت انسان نگريست و عوامل ديگرى، چون اراده دگرگونساز فرد را ـ كه گاه در برابر جامعه مى ايستد و موفّق به تغيير مسير آن مى گردد ـ از ياد برد، امّا اين ها استثنايى است و نقش جامعه در فرد به راستى سازنده يا ويرانگر است.

در راه جامعه و جهانى نو

جهان بينى ها و روش هاى گوناگونى كه در انديشه رهبرى انسان و ساختن فرد و جامعه مترقّى واداره شايسته و بايسته زندگى ها و تمدّن ها هستند، هر كدام براى جامعه محبوب و مطلوب وشرايط اجتماعى مورد نظر و دنياى آرمانى خويش، طرح ها و برنامه ها تدارك ديده و در كنار آن، ويژگى ها و خصوصيّاتِ شايسته و بايسته اى را براى جامعه دلخواه خويش ترسيم مى كنند وسيماى جامعه و شرايط اجتماعى مورد پسند خويش را در ابعاد گوناگون فكرى و عقيدتى، فرهنگى و هنرى، اخلاقى و انسانى، روانى و عاطفى، داورى و قضايى، اقتصادى و برنامه ريزى، بهداشتى و درمانى، رفاهى و تفريحى، دفاعى و كيفرى، قانون گذارى و مديريت، و چگونگى اجرا وضمانت هاى آن و ديگر جنبه ها و جلوه ها آراسته و پيراسته و در چشم انداز پژوهشگران وشيفتگان بهروزى و نيك بختى قرار مى دهند و آن گاه راه ها و شيوه هاى صعود و پرگشودن به سوى آن را مقرّر مى دارند، سپس راه خويش را براى رسيدن بدان وضعيّت مطلوب و دنياى دوست داشتنى آغاز مى كنند.

برترين طرح و برنامه

قرآن با درخشش آغازين اشعه نورانى و حركت آفرين انوار انسان سازش، خويشتن را دارنده برترين و شايسته ترين طرح و برنامه براى نجات فرد و جامعه معرّفى كرد و براى خويش رسالت پرشكوه فردى و خانوادگى، اجتماعى و سياسى، مادّى و معنوى، و اين جهانى و آن جهانى اعلام كرد و با اين انديشه بلند و برنامه جامع و هدف والا حركت رهايى بخش و انسان ساز خويش را آغاز كرد تا به انسان شناخت دهد، بينش ارزانى دارد، دانش بياموزد، و قلم و بيان و مغز و دستگاه تعقّل او را براى جهاد سپيد و تلاش سبز و آفرينش جهانى نو به كار گيرد. به انسان هدف دهد، زندگى او را معنا و مفهوم و عمق و محتوا بخشد، گوهر گرانبهاى وجودش را براى او كشف كند، راز فرازها و شكوفايى ها و صعودها و رمز خزان هاى زودرس، غروب هاى غمبار و سقوط ها را بر او بنماياند، و او را با همه وجود و امكان و اخلاص از اسارت خداوندگاران دروغين، از بيداد نوع استبدادگر، از كمند هواهاى سركش، از وسوسه ها و اغواگرى هاى شيطان و نيروهاى مخرّب، و از كُند و زنجير جهالت ها، تاريك انديشى ها، نگونسارى ها و تعصّبات كور و حسادت هاى ويرانگر نجات داده و دست او را بگيرد و او را مدد كند تا پر كشد، تا جلوه حقيقى خود را ـ كه نشان از خداوند دانش و عدالت و عزّت و آزادى و كرامت و ارزش هاى والا دارد ـ جلوه گر سازد. تا به پرواز درآيد و از محدوديّت و تنگناهاى اين جهان به وسعت و فراخناى عالم بى نهايت برسد.

تا خانه دل را مصفّا كند، قلب را صيقل و جلا دهد و اوج گيرد، رنگ او را پذيرد و به صفات او آراسته گردد، و لقاى او را ـ كه سرانجامِ مسير تعالى و تكامل فرد و جامعه است ـ هدف قرار دهد وبقيه را نردبان و وسيله صعود و اوج.

در اين روند تاريخى بود كه قرآن پا به پاى آموزش و آگاهى بخشى و شناخت دهى و زدودن آثار منحطّ فرهنگى و فكرى و تزكيه و پيراستگى فرد و جامعه از ضدارزش ها و بارور ساختن ارزش ها در مزرعه دل ها، به ترسيم نشانه هاى فرد مورد نظر خويش پرداخت و در انبوهى از آيات ويژگى ها و نشانه ها، فرد نمونه و مطلوب خويش را برشمرد و چهره درخشان او را در آيينه آيات انعكاس بخشيد;[25] و از پى آن، به بنياد جامعه و دنياى نوين و مورد نظر خود پرداخت و در كران تا كران قرآن با طرح مسايل اجتماعى و حقوقى، سياسى و اخلاقى، اقتصادى و انسانى به نشانگرى عوامل صعودها و شكوفايى ها و نيز علل سقوط ها و عقب ماندگى هاى فرد و جامعه همّت گماشت و ويژگى هاى جامعه موردنظر خويش را در ابعاد گوناگون بينش، گرايش، عمل و چگونگى روابط ومناسبات و سيماى آن را در تابلو نورانى و زوال ناپذيرش ترسيم و در چشم انداز ترقّى خواهان واصلاح طلبان و جست وجوگران نجات و نيك بختى قرار داد تا بدين وسيله:

1ـ براى هميشه به انسان خسته و سرخورده و مأيوس و دربند، اميد دهد; چرا كه زنده نگاه داشتن حس اميد و انگيزش اميد، كارى بزرگ و سازنده است.

2ـ براى هميشه به عصرها و نسل ها هدف دهد و آنان را از آفت هستى سوز بى هدفى وسرگردانى و پوچ گرايى، يا هدف هاى پست و بى ارزش و بدلى نجات بخشد.

3ـ با ترسيم ويژگى ها و سيماى آراسته و درخشان جامعه دلپذير و پرشكوه خويش، نارضايتى و نفرت خود را از سياهى ها، تباهى ها، استبداد و ظلم را با رساترين نداها اعلام و آگاهان و توده هاى دربند را بر ضد نابسامانى ها و درد و رنج هاى جانكاه بشر و نظام سلطه و بيداد جهانى برانگيزد و جنبش هاى نجات بخش را پى ريزد و موج معنويت و كمال و بينش ايجاد كند.

4ـ تشنگان جوياى آب حيات و بقا و شيفتگان نيك بختى و رفاه و بهزيستى و بى نيازى وجويندگان شرايط محبوب و عادلانه جهانى را هدفدار و پر اميد به راه حق و عدالت وآزادى وسرچشمه كمال و زيبايى رهنمون گردد.

سيماى دل انگيز جامعه مطلوب در يك نگاه

در پژوهشى فشرده در قرآن درباره زندگى انسان در اين جهان، به انبوهى از آيات بر مى خوريم كه به اعتبارى بر سه بخش قابل تقسيم است و هر بخش از آن ها، هدف بلندى در افكندن طرح جامعه مطلوب، ساختن و آراستن و به شكوفه نشاندن آن را پى مى گيرند كه بخشى از آن ها، نمادى از سيماى دل نشين و پرجاذبه جامعه مطلوب را در چشم انداز كمال جويان قرار مى دهد.

در اين بخش از آيات، قرآن از جامعه مطلوب و مورد نظر خويش، از سيماى دل نشين وپرجاذبه و انسانى آن، از حال و هوا و هدف ها و آرمان ها والاى آن، از برنامه ها و روش هاى عادلانه وشرافتمندانه اش براى رسيدن به آن ها، از ويژگى هاى آن، در بينش، گرايش و عمل، از خصوصيات آن، در به دوش كشيدن بار مسؤوليّت هاى فردى، خانوادگى، اجتماعى و انسانى، از مشخّصات آن در ابعاد انديشه و فرهنگ، عقيده و ايمان، اجتماع و سياست، مديريت و اخلاق، اقتصاد و انفاق، حقوق و قضاوت، زندگى درون مرزى و روابط برون مرزى و... سخن دارد.

قرآن در اين آيات درخشان، سيماى جامعه باز و مطلوب خود را اين گونه بيان مى كند:

(وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلَى الاَْرْضِ هَوْناً وَاِذا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلاماً)

«بندگان راستين خداوند بخشاينده، كسانى هستند كه در روى زمين به فروتنى گام برمى دارند، و هنگامى كه نادانان روزگار با آنان بى ادبانه سخن گويند به درستى وملايمت و مدارا پاسخ مى دهند.»

(وَالَّذِيْنَ يَبِيْتُوْنَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِياْماً)

«آنان اند كه سجده كنان و در حال ايستاده، شب را براى پروردگارشان به روز مى آورند.»

(وَالَّذِيْنَ يَقُوْلُونَ رَبَّنا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً)

«آنان هستند كه مى گويند: پروردگارا! عذاب دردانگيز دوزخ را از ما بازگردان، چرا كه عذاب آن زيانى پاينده است.»

(اِنَّها سَاءَتْ مُسَّتَقَراًّ وَمُقَاماً)

«بى ترديد آن دوزخ، بد قرارگاه و بد جايگاهى است.»

(وَالَّذِيْنَ اِذا اَنْفَقُوْا لَمْ يُسْرِفُوْا وَلَمْ يَقْتُرُواْ وَكانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً)

«آنان هستند كه چون انفاق كنند، نه ولخرجى مى كند و نه سخت مى گيرند، و سبك آنان ميان آن دو شيوه ناپسند، به شيوه اعتدال است.»

(وَالَّذِيْنَ لايَدْعُوْنَ مَعَ اللَّهِ اِلَهاً آخَرَ وَلايَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ اِلاَّ بِالْحَقِّ وَلايَزْنُوْنَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ اَثاماً)

«آنان هستند كه خداى ديگرى را با خداى يكتا نمى خوانند و نمى پرستند و كسى را كه خدا ريختن خون او را حرام گردانيده است، جز بر اساس حق و عدالت نمى كشند ودامان عفت آلوده نمى سازند، و هر كس چنين كند با كيفرى دردناك رو به رو خواهد شد.»

(يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَيَخْلُدْ فِيْهِ مُهاناً اِلاَّ مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَاُولئِكَ يُبَدِّلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات وَكانَ اللَّهُ غَفُوْراً رَّحِيْماً.)

«براى او در روز رستاخيز عذاب و كيفر، چند برابر مى شود; و هماره با خفّت و خوارى در آن ماندگار خواهد بود، مگر كسى كه توبه كند و ايمان آورد و در راه جبران واصلاح، كارهاى شايسته انجام دهد; آنان هستند كه خدا بدى هايشان را به نيكى ها تبديل مى سازد، و خدا هماره آمرزنده و مهربان است.»

(وَمَنْ تابَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاِنَّهُ يَتُوْبُ اِلَى اللَّهِ مَتاباً)

«هر آن كس توبه كند و كار شايسته اى انجام دهد، بى ترديد با بازگشتى پسنديده به سوى پروردگارش باز مى گردد.»

(وَالَّذِيْنَ لايَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ وَاِذا مَرُّوْا بِالْلَغْوِ مَرُّوْا كِراماً)

«آنان كسانى هستند كه به دروغ و ناروا گواهى نمى دهند، و چون بر بيهوده بگذرند، بزرگوارانه بر آن مى گذرند.»

(وَالَّذِيْنَ اِذا ذُكِّرُوْا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُماًّ وَعَمْياناً)

«آنان اند كه چون به آيات پروردگار خود اندرز داده شوند، با گوش شنوا و چشم بينا به آن ها روى مى آورند و كر و كور بر روى آن ها نمى افتند.»

(وَالَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ اَزْواجِنا وَذُرِّياتِنَا قُرَّةَ اَعْيُن وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَاماً)

«آنان هستند كه نيايش گرانه مى گويند: پروردگارا! از ميان همسران و فرزندان مان مايه چشم روشنى هايى به ما ارزانى دار، و ما را پيشواى پروا پيشگان قرار ده!»

(اُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فيها تَحِيَّةَ وَسَلاماً)

«آنان هستند كه به پاس آن كه شكيبايى ورزيدند، غرفه هاى پر شكوه بهشت به آنان پاداش داده مى شود، و در آن جا با درود و سلامى گرم رو به رو خواهند شد.»

(خالِدِيْنَ فيْها حَسُنَتْ مُسْتَقَراًّ وَمُقاماً)[26]

«در آن جا جاودانه خواهند بود. راستى كه چه نيكو قرارگاه و چه خوش جايگاهى است كه آنان دارند.»

در اين آيات، سيماى جامعه پرشكوه با بيش از پانزده وصف و ويژگى ـ كه هر كدام بحث عميق و جداگانه اى را مى طلبد ـ بيان شده است; ويژگى هايى نظير:

1ـ تواضع و فروتنى در برابر حق وعدالت;

2ـ نيايش و شب زنده دارى و عبادت يا خودسازى و خودشكوفايى هماره;

3ـ مناجات و راز و نياز، در كنار تلاش وجهاد و اصلاح و سازندگى;

5ـ انفاق و اعتدال و توازن;

6ـ دورى از اسراف و تنگ نظرى;

7ـ يكتاپرستى و توحيدگرايى;

8ـ رعايت حق حيات ديگران و ارج نهادن به حقوق بشر;

9ـ پاكى و پاكدامنى و دورى گزيدن از زشتى و تبهكارى;

10ـ توبه و بازگشت و جبران و اصلاح و بازساى هماره و همه جانبه;

11ـ قضاوت و شهادت آگاهانه حقوقى و عادلانه;

12ـ دورى از ناپسندى ها و نامردمى ها;

13ـ حق شناسى و حق شنوى و حق پذيرى;

14ـ احساس مسؤوليّت در برابر عصرها و نسل ها;

15ـ داشتن آرزوها و آرمان هاى و هدف هاى بلند و بشردوستانه و آزادمنشانه.

هم چنين اين گونه:

(فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)

«آنچه به شما مردم داده شده است، كالاى فناپذير زندگى اين جهان است; و آنچه نزد خداست براى آن كسانى كه ايمان آورده اند و تنها بر پروردگار خود اعتماد مى كنند، بهتر و پاينده تر است.»

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)

«نيز براى آن كسانى كه از گناهان بزرگ و از زشتى ها دورى مى گزينند; و هنگامى كه دستخوش خشم مى گردند، درمى گذرند و مى بخشايند.»

(وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

«آن كسانى كه به دعوت پروردگارشان پاسخ شايسته داده و نماز را برپا داشته، و كار مديريت جامعه آنان در ميانشان بر اساس تبادل آزادانه انديشه ها و ديدگاه ها ومشاركت و مشورت است; و از آنچه از نعمت هاى گوناگون زندگى كه به آنان روزى كرده ايم، انفاق مى نمايند.»

(وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ)

«آن كسانى كه چون به آنان ستم رسد، براى مبارزه با ستم به پا مى خيزند و از آزاديخواهان يارى مى جويند و به طور عادلانه و انسانى داد خود را از ستمكاران مى گيرند.»

(وَجَزَاءُ سَيِّئَة سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ)[27]

«كيفر بيداد و بدى، همانند آن، بدى است; امّا هركس درگذرد و كار را به سامان آورد، پاداشش بر خداست; به يقين او بيدادگران را دوست نمى دارد.»

در اين آيات نيز چهره شكوهبار جامعه اسلامى در ابعاد گوناگون، با بيش از نُه ويژگى بسيار سازنده و مترقى بيان شده و با دقّت و تعمّق ستوده شده است; با ويژگى هايى چون:

1ـ انديشه و ايمان استوار و تزلزل ناپذير;

2ـ توكّل و اعتماد به خدا و استقلال درانديشه و عمل;

3ـ پرهيز از گناهان بزرگ و زشتى ها;

4ـ گذشت و بخشايش و مهرورزى;

5ـ پاسخگويى شايسته به دعوت پروردگار;

6ـ برپا داشتن نماز و فرهنگ و راه و رسم نماز;

7ـ اداره جامعه بر اساس شايسته سالارى و مشاركت ملّى و نظارت عمومى و احساس مسؤوليّت همگانى و پاسخ گويى در برابر مردم و آزادى و عدالت و مشورت و بهادادن به راى و خواست ملّى و افكار عمومى;

8ـ انفاق و مردم نوازى و محروميت زدايى;

9ـ ساماندهى نهادهاى مدنى و انجمن هاى دفاع از حقوق بشر و يارى طلبى و هماهنگى براى نظارت بر روند جامعه و ستاندن داد ستمديدگان از ستمكاران و تجاوزگران.

هم چنين اين گونه:

(قَدْ اَفْلَحَ الْمُوْمِنُوْنَ)

«راستى كه ايمان آوردگان راستين، رستگار شدند.»

(اَلَّذينَ هُمْ فى صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ)

«همانان كه در نمازِ خود فروتن اند.»

(وَ الَّذينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)

«آنان كه از بيهوده گويى و كارهاى بيهوده رويگردان اند.»

(وَ الَّذينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلوُنَ)

«آنان كه زكات و حقوق مالى خود را مى پردازند.»

(وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ)

«آنان كه دامان خويش را حفظ مى كنند.»

(اِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ)

«مگر بر همسران يا كنيزانشان، كه در اين صورت بر آنان سرزنشى نيست.»

(فَمَنِ ابْتَغى وَرَآءَ ذَلِكَ فَاُوْلَئِكَ هُمْ الْعَادُونَ)

«پس هر كس فراتر از آن بجويد، چنين كسانى تجاوزكاران اند.»

(وَ الَّذيْنَ هُمْ لاَِمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونْ)

«آنان كه امانت ها و پيمان هاى خود را رعايت مى كنند.»

(وَ الَّذيْنَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ)

«آنان كه بر نمازهاى خويش مواظبت مى كنند.»

(أُوْلئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ)

«آرى! آنان همان ميراث برانند.»

(اَلَّذيْنَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ)[28]

«همان كسانى هستند كه بهشت برين را به ميراث مى برند و آنان در آنجا جاودانه اند.»

در اين آيات نيز ويژگى هاى هشت گانه اى براى جامعه مطلوب نشان داده شده است; ويژگى هايى چون:

1ـ ايمان;

2ـ عبادت و نيايش و معنويت;

3ـ دورى از بيهودگى ها و بى هدفى و ولنگارى ها;

4ـ اداى حقوق اقتصادى محرومان;

5ـ عفّت و پاكى و پاكيزگى جامعه از انواع آلودگى ها و حق كشى ها;

6ـ رعايت امانت هادر زندگى فردى، خانوادگى، اجتماعى، اقتصادى، قضايى، سياسى و...;

7ـ پاى بندى به عهدها و رعايت پيمان هاى فردى، ملى، منطقه اى و جهانى;

8ـ مراقبت به ارتباط با آفريدگار و نمازها.

هم چنين اين گونه:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْع أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمْ لْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيًما)[29]

«محمّد(صلى الله عليه وآله وسلم) پيامبر خداست; و كسانى كه همراه اويند و جامعه اسلامى را ساخته اند، در برابر كفرگرايان و حق ستيزان، سخت گير و ميان خود مهربان اند; آنان را ركوع كنندگان وسجده كنندگان مى نگرى; از خدا فزون بخشى و خشنودى هماره او را مى جويند; نشانه هايشان در چهره هايشان بر اثر سجده هاى طولانى نمايان است; اين است وصف آنان در تورات; و وصف آنان در انجيل همچون كِشته اى است كه جوانه خود را برآورده و آن را نيرومند ساخته تا ستبر شده و بر ساقه هايش به گونه اى ايستاده است كه كشاورزان را به شگفت مى آورد. آرى! خدا ايمان داران را اين سان توان مى بخشد تا به وسيله آنان كفرگرايان و حق ستيزان را به خشم آورد. خدا كسانى از آنان را كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند، به آمرزش وپاداشى شكوهبار وعده داده است.»

در اين آيه بيشتر از ده ويژگى براى جامعه مطلوب ترسيم شده است كه عبارت اند از:

1ـ صلابت در برابر تجاوزكاران و حق ستيزان و پايمال كنندگان حقوق مردم;

2ـ مهر و محبت در كران تا كران جامعه و با همه كسانى كه جوياى زندگى قانون مدارانه ومسالمت آميز و انسانى اند;

3ـ عبادت و پرستش خدا و آراستگى به معنويت;

4ـ نماز و سجده و آراستگى به فرهنگ زنده و مترقى و آزادمنشانه دين;

5ـ در انديشه بخشايش و مهر خدا بودن و شرايط آن را فراهم آوردن;

6ـ در جست وجوى خشنودى او انديشيدن و برنامه ريزى و عمل كردن;

7ـ سيماى شايستگان و جامعه باز و آزاد و توسعه يافته و خوشنام داشتن;

8ـ خودكفايى و اعتماد به نفس;

9ـ كارآيى و توانايى;

10ـ استقلال و اعتماد به خويشتن.

هم چنين اين گونه:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ إِذا ذُكِرَ اللّهُ وَ جِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)

(اَلَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[30]

«ايمان داران واقعى كسانى هستند كه چون نام بلندمرتبه خدا برده شود، دل هايشان از شكوه و عظمت و عدالت او بترسد، و هنگامى كه آيات خدا بر آنان تلاوت شود بر ايمانشان بيفزايد، و بر پروردگار خويش اعتماد مى كنند. همانان كه نماز را بر پا مى دارند و از آنچه روزى آنان ساخته ايم، انفاق مى كنند.»

در اين آيات، اين نشانه ها براى جامعه مطلوب در چشم انداز ترقى خواهان قرار گرفته و اين گونه وصف شده است:

1ـ ترس از عدالت خدا و حساب بردن از نظارت و محاسبه او، و در نتيجه نيك انديشى وعملكرد قابل دفاع در آشكار و نهان;

2ـ رشد و ترقى هماره و بالندگى روزافزون;

3ـ اعتماد به فرمانرواى هستى;

4ـ بر پاداشتن نماز و فرهنگ عادلانه و اصلاح طلبانه و بشردوستانه و آزادمنشانه آن در كران تا كران زندگى فرد و جامعه و مديريت ها;

5ـ انفاق و ايثار از نعمت ها و موهبت ها در راه حق و عدالت.

هم چنين اين گونه:

(لا يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِى الدّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُكُم مِنْ دِيارِكُم أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...)

«امّا خدا شما را از كسانى كه در كار دين با شما نجنگيده و شما را از ديارتان بيرون نكرده اند، باز نمى دارد كه با آنان نيكى كنيد و با ايشان عدالت ورزيد، زيرا خدا دادگران را دوست مى دارد.»

(إِنَّما يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذينَ قاتَلُوكُمْ فِى الدّينِ...)[31]

«فقط خدا شما را از دوستى با كسانى باز مى دارد كه در كار دين با شما جنگ كرده وشما را از خانه هايتان بيرون رانده و در بيرون راندنتان با يكديگر هم پشتى كرده اند.»

بدين سان روشن مى سازد كه جامعه مطلوب و محبوب اسلامى، تضمين گر حقوق و آزادى و كرامت و امنيت همه انسان ها و گروه هايى است كه با تنوع سليقه ها و انديشه ها و باورها در انديشه زندگى مسالمت آميز و عادلانه باشند.

پى نوشت :

[1]ـ در آمدى بر جامعه شناسى، ص 240.

[2]ـ مركب طبيعى، آن تركيبى است كه اجزاى آن، شخصيّت خود را از دست داده و به طور طبيعى آثار هر جزيى نيز استقلال خود را از دست مى دهد و ذاتِ جزء، با اثر و خاصيّت خود در كلّ هضم مى گردد. منشور جاويد قرآن، ج 1، ص 332.

[3]ـ ظهور و سقوط تمدنها از ديدگاه قرآن، ص 17.

[4]ـ همان.

[5]ـ قواعد روش جامعه شناسى، ص 130.

[6]ـ جامعه شناسى، ساموئل كنيگ، ترجمه مشفق همدانى، ص 48.

[7]ـ همان.

[8]ـ جامعه و تاريخ، استاد مطهرى، ص 131.

[9]- سوره بقره (2) آيه 30 ـ 38; سوره مائده (5) آيه 27 ـ 31.

[10]- سوره سبا (34) آيه 15 ـ 16; سوره نحل (16) آيه 112.

[11]- سوره بقره (2) آيه هاى 143، 246، 247; سوره آل عمران (3) آيه 159; سوره نساء (4) آيه 58; سوره اعراف (7) آيه 157; سوره ابراهيم (14) آيه 1; سوره مزمل (73) آيه 5 ـ 10; سوره انشراح (94) آيه 1 ـ 4; سوره علق (96) آيه 1; سوره طه (20) آيه 7; سوره ص (38) آيه 86; سوره احقاف (46) آيه 35; سوره هود (11) آيه 112 ـ 113; سوره توبه (9) آيه 128 ـ 129.

[12]- سوره عنكبوت (29) آيه 40; سوره يونس (10) آيه 83; سوره قصص (28) آيه 14.

[13]- سوره يوسف (12) آيه 109; سوره روم (30) آيه 19; سوره فاطر (35) آيه 44; سوره محمد (47) آيه 10; سوره نمل (27) آيه 69. قرآن انسان را به مطالعه دقيق تاريخ و دريافت علل فراز و فرود و ظهور و سقوط جامعه ها و حكومت ها فرامى خواند و بخش مهمى از آيات خودرا بدين مطلب اختصاص مى دهد، تا بدين وسيله پژوهندگان و ترقى خواهان به اين دريافت هاى ظريف و سر نوشت ساز نايل آيند:

يك: ثبات قلب و استوارى گام ها در راه عدالت; (وَكُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ)

دو: دست يابى به حقايق و قوانين حاكم بر روند جامعه و تاريخ; (وَجاءَكَ فى هذِهِ الْحَقُّ)

سه: پند آموزى و اندرزگيرى; (وَمَوْعِظَةٌ)

چهار: گرفتن درس هاى عبرت انگيز و عبرت آموز. (وَذِكْرى لِلْمُؤْمِنينَ)

ما هر يك از سرگذشت هاى پيامبران را كه بر تو اى پيامبر! باز مى گوييم، چيزى است كه به وسيله آن قلب مصفّاى تو را آرامش و استوارى مى بخشيم; و در قالب اين سرگذشت ها، هم براى تو حقيقت آمده و هم براى ايمان آوردگان اندرز و يادآورى است. هود (11) آيه 120.

[14]- سوره حجرات (49) آيه 13; سوره فرقان (25) آيه 54; سوره زخرف (43) آيه 32.

[15]- سوره اعراف (7) آيه 34; سوره حجر (15) آيه 4; سوره اسراء (17) آيه 58.

[16]- سوره آل عمران (3) آيه 137; سوره فتح (48) آيه 22; سوره فاطر (35) آيه 43.

[17]- سوره نمل (27) آيه 69; سوره عنكبوت (29) آيه 20; سوره روم (30) آيه 9.

[18]- سوره نور (24) آيه 61; سوره توبه (9) آيه 24; سوره مجادله (58) آيه 72; سوره حجرات (49) آيه 10.

[19]- سوره نساء (4) آيه 1، 36; سوره رعد (13) آيه 21، 25; سوره بقره (2) آيه 27، 83، 177; سوره اسراء (17) آيه 28.

[20]- سوره نساء (4) آيه 36.

[21]- سوره نساء (4) آيه 36; سوره اسراء (17) آيه 26; سوره روم (30) آيه 38; سوره بقره (2) آيه 177.

[22]- سوره آل عمران (3) آيه 159; سوره شورى (42) آيه 28; سوره انفال (8) آيه 62; سوره آل عمران (3) آيه 104.

[23]- سوره ممتحنه (60) آيه 8، 9.

[24]ـ بعثت هاو نهضت هاى دگرگون ساز پيامبران، نمونه هاى برجسته اين حقيقت است. ر.ك: ظهور و سقوط تمدّن ها از ديدگاه قرآن، ص 25.

[25]ـ براى نمونه بنگريد: سوره اسراء (17) آيه هاى 23 ـ 39.

[26]ـ سوره فرقان (25) آيه 62 ـ 74.

[27]ـ سوره شورى (42) آيه 36 ـ 40.

[28]ـ سوره مؤمنون (23) آيه 1 ـ 9.

[29]ـ سوره فتح (48) آيه 29.

[30]ـ سوره انفال (8) آيه 2 ـ 3.

[31]ـ سوره ممتحنه (60) آيه 8 ـ 9.